بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 4 بهمن 1394

خب در مورد آیات قرآن صحبت کردیم محصل عرض ما این بود که از مجموع آیات مفاد عدم عقلاب بدون بیان استفاده می شود البته این بیان لازم نیست حتما به عنوان بیان حکم واقعی باشد بیانی که به عنوان وجوب احتیاط هم باشد کافی است برای رفع عذر. می آییم در مورد روایات. در روایات اولین روایتی که در کفایه وارد شده است حدیث رفع است که به دلیل بحث های مفصل آن، بعدا بحث می کنیم. حدیث دوم حدیث حجب است. مرحوم آخوند حدیث حجب را ذکر می کنند و در واقع اشکال متنی مطرح می کنند که در مورد حدیث حجب، ما حجب الله .... علی العباد، چون اسناد داده شده است حجب به خدا، مفادش این هست که آن چیزی که خداوند از عباد مسطور داشته است و علم ان را در اختیار آنها قرار نداده است یعنی اینکه اصلا بیانی از جانب خدا نرسیده است. اما آنجایی که بیان از جانب خدا رسیده است ولی به ما نرسیده است، آن را شامل حال نمی شود. در مورد این حدیث شریف از جهات مختلف باید بحث بشود. یک جهت اینکه متن آن چه شکلی است. جهت دوم اینکه سند آن چه شکلی است. اینکه می گویم متن آن چه شکلی است الفاظ متن مرادم هست نه اینکه مفاد متن. یکی این که الفاظ متن چه شکلی است. و فقه الحدیث. قبل از فقه الحدیث اصلا. الفاظ متن به چه شکلی است یک نکته و نکته دوم اینکه سند روایت چه شکلی است و نکته سوم اینکه مفاد روایت یعنی فقه الحدیث آن. نکته چهارم اینکه آیا به این روایت در بحث ما می شود تمسک کرد یا خیر.

اما بحث اول که بحث الفاظ حدیث است، چون این حدیث مختلف نقل شده است. سه نقل دارد این حدیث. یک نقل، نقل کافی است و یکی نقل توحید و یکی نقل تحف العقول است. نقل کافی این است و حالا من سند آن را نمی خوانم و فقط متنش را می خوانم

**مَا حَجَبَ اللَّهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ‌**

کافی جلد یک صفحه 164 حدیث 3.

یک نقل که در کتب اصولی این نقل معروف شده است نقلی است که در توحید صدوق وارد شده است.

**ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم**

این هم دو نقل. توحید صفحه 413 رقم 9 که در اعتقادات الامامیه صدوق هم صفحه 37 همین شکل نقل شده است.

نقل سوم نقل تحف العقول است. صفحه 365

**ما حجب الله عن العباد فهو موضوع عنهم حتی یعرفهموا**

این سه نقلی است که اینجا وجود دارد.

این سه نقل، بعدا صحبت می کنیم در مفاد روایت اصلا کاملا می تواند در استدلال به روایت اثر گذار باشد و بگوید که می شود به این استدلال کرد یا خیر بستگی دارد به اینکه متن را به چه شکل بخوانیم. خب این یک مرحله بحث.

اما مرحله دوم بحث سندی است. سند روایت در کافی، سندی که وارد شده است در توحید هم به سند کافی منتهی می شود.

محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی که خب از اجلا ثقات هستند، عن ابن فضال، حسن بن علی بن فضال فطحی ثقه است که در مورد اینکه آیا موقع مرگش رجوع کرده است یا خیر و آیا اینکه این رجوع تأثیر دارد در قبول روایاتش یا خیر خب بحث است. عن داود بن فرقد، عن ابی الحسن زکریا بن یحیی عن ابی عبدالله علیه السلام. داود بن فرقد هم ثقه است و بحثی نیست.

**مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع**

بحث در مورد این محمد بن یحیی است. مرحوم ملا صدرا در شرح اصول کافی، ایشان فرموده اند که از ظاهر انه الواسطی ثقة روی عن ابی عبدالله علیه السلام ذکر ابن نوح خلاصه و النجاشی

این مطلبی که مرحوم ملا صدرا گفته اند.

تقریبی که بگوییم که مراد زکریا بن یحیی هست اینکه افراد زیادی داریم به نام زکریا بن یحیی

در اصحاب الصادق واقع هستند حالا افرادش را هم ذکر می کنم یا در طبقه ای که می توانند از امام صادق روایت کرده باشند و تناسب سندی هم دارد. از جهت اینکه در اسناد شیعه قرار گرفته است. افراد زیادی هستند. ولی تنها یکی از اینها صاحب کتاب است. و چون صاحب کتاب است اطلاق منصرف می شود به صاحب کتاب. آقای خوئی خیلی وقت ها اینجوری استدلال می کنند که ما در جای خودش در مورد این استدلال در مراحل مختلف اشکال کرده ایم فقط فهرست وار اشکالاتش را عرض می کنم.

یکی اینکه صاحب کتاب بودن دلیل بر اشتغال نیست الزاما. بعضی از کتاب ها منشأ اشتغال شده اند مثل کافی و محاسن و کتب حسین بن سعید، ولی هر کتابی مؤلفش را مشهور نمی کند یک. نکته دوم اینکه اشتغال منحصر در صاحب کتاب بودن نیست. بنابراین کسی که صاحب کتاب نیست، الزاما غیر مشهور نیست. خیلی از افرادی مثل زراره و محمد بن مسلم و اگر کتابی هم داشته باشند اشتغال آنها به جهت کتاب دار بودنشان نیست. اشتغالشان به جهت دیگری است. مطلب سوم اینکه اصلا اینکه اینجا زکریا بن یحیی تعبیر کرده است و مطلق گذاشته است آیا به اعتماد اشعهار است یا به اعتماد وجه دیگر خود این هم روشن نیست. خب ممکن است به اعتماد این باشد که این راوی فقط از یک نفر به این نام روایت می کرده است مثلا داود بن فرقد که راوی روایت است. به خاطر همین این را مطلق داشته است. یا به جهت اینکه در سند های قبلی مشخصه اش را ذکر کرده است و چون ما هیچ جای دیگری روایت داود بن فرقد را از زکریا بن یحیی نداریم، بنابراین نمی توانیم تشخیص دهیم که مراد چه کسی است. کسانی که از اصحاب امام صادق به نام زکریا بن یحیی هستند من یادداشت کرده ام.

سوال: حاج آقا یک وقتی..... خب یک سری محتملات منتفی می شود اینکه مثلا به اعتبار سند قبلی....

پاسخ: نه ممکن است آن سند قبلی، سندی است که آن سند قبل به دست ما نرسیده است طبیعتا. سند قبلی این مطلب را ذکر کرده بوده است و نیامده است. چند روایتی به عنوان زکریا بن یحیی نقل کرده بوده است و این چند روایت نرسیده باشد. علی ای تقدیر که می گوییم زیاد نه اینکه خیلی زیاد. خب زکریا بن یحیی هایی که، البته این زکریا بن یحیی الواسطی، اصلا این زکریا بن یحیی الواسطی اصلا درست باشد یک مقداری مورد تأمل است. نجاشی گفته است که زکریا بن یحیی الواسطی ثقه روی عن ابی عبدالله علیه السلام. ولی در اصحاب امام صادق زکریا بن یحیی ذکر نشده است. ذکار بن یحیی واسطی ذکر شده است. این است که آیا واقعا زکریا بن یحیی درست است یا خیر یک مقداری تآمل هست. به خصوص با توجه یک نکته ای را که دارد. آن نکته این است که در یک سندی، احمد بن محمد بن عیسی از عن ابی یحیی، زکریابن یحیی الواسطی نقل کرده است. رجال کشی، صفحه 223 رقم 339، البته آن روایت خاصی است و نیاز به بررسی دارد و من نمی خواهم وارد بحث آن بشوم. چون یک کمی قبل و بعدش جفت و جور کردنش سخت است.

علی ای تقدیر افرادی که از اصحاب صادق هستند و نام آنها زکریا بن یحیی است در رجال شیخ، چهار نفر در اصحاب الصادق در صفحه 210 سه نفر و در صفحه 211 یک نفر انها را ذکر کرده است. غیر از زکریا بن یحیی الواسطی ذکر نکرده است، زکریا بن یحیی الکلابی الجعفری الکوفی، زکریا بن یحیی النهدی، زکریا بن یحیی الحضرمی زکریا بن یحیی و کان یحیی نصرانی.

این افرادی هست که ایشان ذکر کرده است. و اینها افرادی هستند که صریحا روایاتشان از، یعنی جزو اصحاب امام صادق ذکر شده اند. اما کسانی که طبقه آنها می خورد که از اصحاب امام صادق باشند ولو به احتمال، این حالا چند نفر هستند من یادداشت کرده ام. این نکته را هم ذکر کنم که زکریا بن یحیی در کتب عامه خیلی داریم. یعنی افراد زیادی زکریا بن یحیی هستند. در اسناد عامه کتب عامه. من آنها را ذکر نکردم فقط زکریا بن یحیی هایی را دارم ذکر می کنم که راوی یا مروی عنه آن در روایات ما وارد شده باشد و ارتباطی با اسناد ما داشته باشد. یکی زکریا بن یحیی شعیری هست که در کافی جلد 5 صفحه 24 رقم 3 و صفحه 167 رقم 1 می گوید

**جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى الشَّعِيرِيِّ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ**

که خب طبقه اش 4می خورد که از اصحاب امام صادق باشد. دو سه نفر دیگر هستند که یک کمی ولو متأخر هستند ولی ممکن است زمان امام صادق را هم درک کرده باشند.

**یعقوب بن یزید عن بعض اصحابنا عن زکریا بن یحیی عن معاویه بن عمار عن ابی جعفر علیه السلام**

امالی صدوق مجلس 29 رقم 16.

**زکریا بن یحیی الوزنی حدثنا ابراهیم بن ابی یحیی عن ابی عبدالله علیه السلام**

طب الائمه صفحه 64.

**زکریا بن یحیی القتان عن فضیل بن زبیر**

ارشاد 1، 330.

زکریا بن یحیی الواسطی که عرض کردم احمد بن محمد بن عیسی از او نقل می کند یک سند دیگر هست که سند جوری هست که می خورد، احمد بن محمد بن عیسی، شیخ احمد بن محمد بن عیسی باشد. در امالی طوسی صفحه 510 رقم 1116 مجلس هجده رقم 23 جزو روایت های ابو المفضل شیبانی این را دارد.

**حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَعْيَنَ الْبَزَّازُ سَنَةَ سِتٍّ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ**

سال 306 این عبدالله بن جعفر بر ابوالمفضل روایت کرده است. این 306 اگر روایت کرده باشد ممکن است شیخ آن، ممکن است ها، شیخ احمد بن محمد بن عیسی هم باشد. اشکال خیلی زیاد طبقه ای ندارد. البته به طور متعارف کسی مثل عبدالله بن جعفر بن محمد بن اعین، شیخ او باید در خود طبقه احمد بن محمد بن عیسی باشد ولی می شود اشکال چیز ندارد. زکریا بن یحیی بن سبیح الواسطی فی کتاب الیها.

علی ای تقدیر ما برایمان ثابت نیست که مراد از زکریا بن یحیی کیست و از این جهت روایت مشکل دارد. خب این بحث سندی اش.

اما بحث فقه الحدیث.

سوال: تحف هم که سند ندارد؟

پاسخ: تحف هم که سند ندارد آن هیچی.

اما بحث فقه الحدیثی اش. اینکه این روایت اصلا به چه چیزی ناظر هست یک مطلبی مرحوم ملا رفیع نائینی در حاشیه وافی بر ایشان نقل کرده است نمی دانم ملا رفیع اصلش همان حاشیه وافی زده بوده یا از جای دیگر در حاشیه وافی این مطلب را آورده اند. در کتاب های دیگر از همین ملا رفیع نائینی این مطلب را هم نقل کرده اند و مرحوم مجلسی هم اشاره به این مطلب می کند و ظاهرا ناظر به همین ملا رفیع نائینی است. ایشان ما حجب الله را اول تفسیر می کند به ما لم یعرفوا، بعد می فرماید توضیح می دهد که ما لم یعرفوا، یعنی چه و اینها، بعد عبارت دارد می گوید

**و یحتمل ان یکون المراد بقوله ما حجب الله عن العباد ما لم یکن فی وسعهم و حجبوا عنه بما من جانب الله فیکون موضوع عنهم کما فی الحدیث الذی بعد هذا**

حدیث الذی بعد هذا هم آن حدیث ابن طیار هست که ان الله یحتج علی العباد بما آتاهم و عرفهم، که آتاهم را گفتیم یعنی اقدرهم، آن چیزی که قدرت آن را برای آنها داده است.

اینکه ایشان اینجور تفسیر کرده است، حاج آقا توضیح می دادند حالا یادم نیست از ملا رفیع نائینی هم این مطلب را نقل کرده اند یا خیر ولی خود مطلب را توضیح می دادند. می گفتند که کلمه حجب دو اطلاق دارد. دو معنا دارد. یکی حجب به معنای منعَ است. یکی به معنای سطرَ است در لغت. حجبَ اگر به معنای، آن ما حجب الله علمه عن العباد، آنجا حجب به معنا منعَ است. یعنی منع الله علمه علی العباد. آن چیزی که خداوند علمش را از عباد منع کرده است. اما اگر ما حجب کلمه علمه را نداشته باشد، این دو تفسیر ممکن است داشته باشد. یکی اینکه ما حجب الله عن العباد، یعنی ما سطر عن العباد. یعنی آن چیزی که خداوند حجاب علمی، یعنی علم آن را در اختیار عباد نگذاشته باشد. یک موقعی نه، ما حجب یعنی ما منع عن العباد. یعنی از عباد منع کرده است یعنی قدرت ندارند. این است که مرحوم ملا رفیع نائینی این احتمال را مطرح کرده است چون کلمه حجب از جهت لغتی با این معنا هم سازگار هست. البته ادامه اش را من عرض کنم آن این است که در نقل تحف العقول حتی یعرفهموا، این معنایش این است که حجبَ به معنای ما سطرَ عن العباد هست. ولی این ما سطر عن العباد، حتی یعرفهموا که در تحف العقول هست ما دلیلی بر اعتبار آن نداریم. تحف سند ندارد بنابراین قابل استناد نیست. بنابراین روایت به نظر می رسد که اینکه مراد از این روایت اصلا مربوط به این بحث ما باشد خیلی روشن نیست. این نکته را هم عرض کنم که ممکن است این روایت را بعضی ها در بحث های مربوط به معرفت و امثال اینها آورده باشند ولی نکته ای که آنها آورده باشند به خاطر همان نکته ای باشد که قبلا هم عرض کردیم که یک بحثی بوده است در میان قدمای ما که آیا آن چیزی که خدا معرفت آن را از بنده گرفته و در اختیار او نگذاشته است، باز هم به او تکلیف می شود یاخیر. بعضی ها می گفتند که معرفت باید از جانب خدا باشد. مخلوق عباد نیست. در صنع عباد نیست. با این حال، اگر خدا به کسی معرفت نداد، تکلیف به آن شیء هم می کند. که خب روایات این را نفی می کند که تکلیف بما لا یقدر، تکلیف بما لا یطاق صحیح نیست و نفی این مطلب هست. بنابراین روایت ممکن است مربوط به بحث های معرفت هم باشد، ولی از این جهت که بعضی ها لزوم معرفت را حتی در ظرف عدم قدرت ملتزم شده بودند و این روایت می خواهد لزوم معرفت را در فرض عدم حجت نفی کند. این یک تکه ای در مورد فقه الحدیث. حالا در مورد فقه الحدیث یک ریزه کاری هایی هست که من عرض می کنم و بعد اینکه آیا می شود به این روایت استدلال کرد، منهای این جهت از زاویه های دیگر و آن را بعد در موردش صحبت می کنم. یکی اینکه ما حجب الله عن العباد یا حالا علمه عن العباد، مراد در مورد احکام فرعی است یا در مورد اعتقادات؟ بعضی ها به احکام زده اند مثل ملا خلیل قزوینی در شافی جلد 2 صفحه 570، ما حجب الله عن العباد را گفت، ای لم یعرفهم من الاحکام الواقعیه. این شکلی تعبیر کرد. ولی به نظر می رسد که تعمیم داشته باشدو حالا ملا خلیل قزوینی هم اگر مرادش از احکام واقعیه در مقابل اعتقادات باشد، این اختصاص به آنها ندارد. در شرح ملا صالح مازندرانی، گفته است ما حجب الله عن العباد من العلوم والمعارف و غیرها و من جملة ذلک اسرار القضاء و القدر فهو موضوع عنهم. می گوید غیر مطلوب منهم قبوله و فعله و ترکه.

قبوله مربوط به اعتقادات. فعله و ترکه مربوط به واجبات و محرمات. این خب یک معنای عامی ایشان کرده است و ظاهرا هم وجهی ندارد که این را اختصاص بدهیم به خصوص عمل. این است که در الکشف الوافی شریف شیرازی هم ایشان، صفحه 678 در ذیل فهو موضوع عنهم گفته است ای لا اسم لهم فی عدم العمل به لا حجب الله تعالی و لم یبین مطلقا

فی عدم العمل به، تعبیر کرده است. مربوط به عمل دانسته است. اگر عمل را یک معنای گسترده ای که شامل قبول و پذیرش هم بگیریم خب اختلافی بین این اقوال نیست. ولی اگر اختصاص بدهیم فهو موضوع عنهم، اختصاص به فروع پیدا می کند ولی به نظر نمی رسد که نیازی باشد که این روایت را ما یک همچین تخصیصی در موردش بگوییم.

سوال: فضایی که در روایت صدور می گفتید اینجاها دیگر حاکم نیست؟ آن از جهت صدور و اینها که مربوط به...

پاسخ: حالا بعدا در مورد آنها صحبت میکنیم.

سوال: اینکه برای جامعه فهم و عمل باشد آن هم چه جوابی...

پاسخ: همین است ما می گوییم جامع است یعنی تمام چیزهایی که تکلیف انسان از جانب خدا نسبت به آنها باشد. یا تکلیف به پذیرش و قبول کردن آن هم یک نوع عمل است. ولی عمل خارجی لازم نیست. عوامل جوارحی، عمل جوانحی هم کافی است. می خواهیم بگوییم همه اینها را می گیرد و وجهی ندارد که اختصاص به یک قسم خاصی باشد. حالا در مورد آن صحبت می کنیم.

در واقع فقه الحدیث این روایت که مقداری هم در مورد این که به این روایت می شود استشهاد کرد یا خیر کلیاتش را در اینجا طرح کردیم. اما یک سری بحث های جزئی تر در مورد نحوه استدلال به این روایت هست که مرحله چهارم بحث ما هست. آن ها را باید در موردش صحبت کنیم. یک بحث این هست که این فهو موضوع عنهم، یعنی چه؟ حالا با فرض اینکه این روایت مربوط به بحث ما باشد. ما حجب الله یعنی ما سطر الله عن العباد یا لفظ توحید را بگیریم ما حجب الله علمه عن العباد. خب فهو موضوع عنهم یعنی چه؟ توضیح ذلک کلمه موضوع در مقابل مکتوب است. یک چیزی که کتب علی العباد هست و یک چیزی که وضع عن العباد هست. کتب، مراحلی دارد. یعنی چند جور کتابت ما داریم. یک کتابت، کتابتی هست که به معنای تکلیف کردن است. کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم. این جا متعلق کتب، ماهیات هستند. که این ماهیات لا به شرط از وجود عدم هستند. صیام بر عباد کتب شده است و یعنی مکلف هستند که این را انجام دهند و ممکن است این را انجام دههند و ممکن است انجام ندهند. آن چیزی که کتب شده است ماهیت عاری از وجود سلبا و ایجابا هست. این یک جور کتب هست.

یک جور کتب بعد از تحقق عمل یا عدم تحقق عمل هست. شارع گفته است که شما نماز بخوانید و یک موقعی مکلف نماز می خواند و امتثال می کند. فرشتگان کاتب اعمال این عمل را در نامه حسنات شخص می نویسند. یک موقعی عمل نمی کند در نامه سیئاتش می نویسند. نگارش در نامه حسنات یا نامه سیئات. این هم دو جور. که البته، حالا نکته ای در مورد نکته اولم عرض کنم که کتب گاهی اوقات، کتب تکلیفی است و گاهی اوقات کتب وضعی است. کتب الله الصیام، یک موقعی یعنی اینکه الزم الله الصیام، صیام لازم شده است. یک موقعی کتب الله به اعتبار اینکه به گردن شخص آمده است یک دینی را که به گردن انسان قرار میدهند. مثلا کتب الله الحجب، کأنهه حجب به گردن انسان به عنوان یک دین نوشته می شود. البته مطلق احکام وضعیه، کتب اطلاق نمی شود. چون این کتبی که اینجا هست، کتبی هست که با علی متعدی می شود. در مقابل وضع. کتبی که با علی متعدی می شود، کتابتی هست که یک نوع مشقت و سختی برای مکلف داشته باشد. حالا چه کتب تکلیفی باشد که الزام هست و چه کتب وضعی باشد که اشتغال ذمه است هر دو اینها یک نوع کتب و کتابت هستند.

از آن طرف وضع عنهم، یعنی اینکه این نوشته نشده است و امثال اینها. البته این بحث هایی را که می خواهم عرض کنم، این بحث ها را حاج آقا در بحث حدیث رفع قلم مطرح کرده اند. در ذیل حدیث رفع قلم این بحث ها را مطرح کرده اند که مفصل آن را ایشان، ایشان در کتاب اجاره به این بحث پرداخته اند. در کتاب خمس هم به این بحث پرداخته اند. بحث اجاره شان خیلی مفصل تر بود و بحث خمس لغات تازه تری در آن داشت ولی به مفصلی بحث اجاره نبود. من آن بحث خمس را بازنویسی کردم چکیده مطالبی که در بحث اجاره هم ایشان فرموده بودند به بحث خمس اضافه کردم. این است که آن بحث خمس را اگر اشاره شود، حالا آدرسش را فردا به شما عرض می کنم دقیق که این کجای این بحث خمس است، این را در بحث خمس ماحصل فرمایش ایشان را آنجا منتقل کرده است. شاید دقیقا عین فرمایشات حاج آقا در بحث حدیث رفع قلم را نشود اینجا تطبیق داد و آن فرمایشاتی که آنجا ایشان می فرمودند، اینجا نشود فرمود چون آنجا مثلا می فرمودند که چند جور قلم هست. بحث قلم و امثال اینها را مطرح کرده بودند. روایاتی که در مورد قلم و امثال اینها، اینجا کلمه قلم ندارد ولی آن چیزی که مفاد قلم را می تواند به ذهن بیاورد که هست در اینجا وجود دارد. این است که اگر من مطلبی را از حاج آقا در این بحث مطرح می کنم اصلش مال این بحث نیست و مال حدیث رفع قلم است و از آنجا به اینجا آورده ام. حالا این بحث را شما داشته باشید، شما اگر خودتان کتاب خمس را آردسش را داشتید مراجعه کنید و اگر نبود من فردا آدرسش را خدمت شما عرض می کنم که کجای کتاب خمس این بحث وارد شده است و امثال اینها. فهو موضوع عنهم خلاصه کلام این می شود که اگر ما گفتیم که مراد از موضوع عنهم این است که الزام نشده است و ناظر به این هست که الزامات در مقام ظاهر برداشته شده است این یک جور است که رفع ظاهری تکلیف الزامی می شود. اگر گفتیم اعم از حکم تکلیفی و حکم وضعی است، رفع ظاهری الزام و رفع ظاهرش اشتغال ذمه می شود البته توجه داشته باشید که دیگر همه احکام وضعیه را شامل نمی شود و فقط احکام وضعیه ای که یک نوع سنگینی و سختی برای مکلف داشته باشد را شامل می شود. این هم دو جور. که البته لازمه اینکه تکلیف در مقام ظاهر برداشته شده باشد این است که عقاب برداشته می شود. عقوبت برداشته می شود. ناظر به رفع المؤاخذه می شود. خب این دو احتمال. ولی خود مفاد اولیه اش رفع المؤاخذه نیست. مفاد اولیه اش رفع تکلیف است. وقتی تکلیف برداشته شد معنایش این است که مؤاخذه هم اینجا الزام ندارد و الزام که نداشت طبیعتا مؤاخذه هم نمی شود.

اما اگر گفتیم فهو موضوع عنهم یعنی در نامه اعمال نوشته نمی شود. نوشته نشدن در نامه اعمال چه خاصیتی دارد؟ نامه اعمال مقدمه است برای استحقاق عقوبت. یعنی آن چیزی که نامه سیئات نوشته شده باشد، مکلف استحقاق عقوبت دارد. اگر می گوییم در فرشتگان عذاب، فرشتگان کاتب سیئات را خداوند می گوید این را ننویسند، این معنایش این است که این را استحقاق عقوبت ندارد. استحقاق که یعنی نه، فعلیت عقوبت در واقع، فعلیت عقوبت از آنها برداشته شده است که البته بالملازمه چیزی ه فعلیت عقوبت نداشته باشد یا شارع به او اخبار کرده باشد این معنایش این است که حکم ظاهری وجود دارد. پس بنابراین اینکه موضع عنهم مراد چه چیزی باشد نتیجه اش این می شود که، اگر گفتیم که در نامه سیئات شخص نوشته نمی شود اینکه بگوییم ناظر به احکام وضعیه هست خیلی مشکل است. آنکه نوشته می شود گناه و ثواب است. این ناظر به همان تکلیفیه است فقط. دیگر به احکام وضعیه کاری ندارد. بله، احکام وضعیه به یک اعتبار، احکام تکلیفیه هم کنارش هست، کسی که اشتغال ذمه دارد باید اشتغال ذمه اش را تا جایی که امکان دارد برطرف کند. خب اگر شارع گفت که ما نمی نویسیم این معنایش این نیست که اشتغال ذمه نیست معنایش این است که عقوبت نمی شود در جایی که امکان داشته باشد و امثال اینها. اما اینکه اصلا اشتغال ذمه نباشد و احکام اشتغال ذمه را بشود مرتفع کرد و اینها آن خب استفاده نمی شود. این معانی با هم دیگر فرق دارند. حالا اینکه کدام یک از این معانی درست است یا درست نیست این را انشاءالله فردا در موردش صحبت می کنیم.

حالا اجازه بدهید من یک نکته دیگر هم عرض کنم. در رسائل این روایت را می گوید که مربوط به شبهه لزومیه است به شبهه تحریمیه ربطی ندارد و این هم یک بحث. بحث دیگر همان کلامی که مرحوم آخوند اینجا مطرح کردند که اینجا اصلا ربطی به بحث ما ندارد. در یک مرحله دیگری کلام، اینها را فردا انشاءالله در موردش صحبت می کنیم.

سوال: نقل توحید و کافی به ذهتان نیامد که یکی از آنها ترجیح داشته باشد بر دیگری؟

پاسخ: به نظرم که نقل کافی مرجح است. هم با توجه

سوال: ... عدم زیاده و اصل زیاده و آن اصل هایی که می سازند...

پاسخ: آن اصل ها که اصل درستی نیست. حالا این را فردا در موردش توضیح می دهم که چرا می گویم که نقل کافی بهتر است را فردا توضیح می دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد